## خشت اول

### سر چندر غاز!

بعد از هدفمند شدن یارانه ها در کشور، هر برگ اسکناس هزار تومانی هم حکم چک پول ۱۰۰ هزار تومانی دارد و به راحتی از جیب آدم‌ها جدا نمی‌شود...قدر قطره قطره یارانه دریافتی را بدانید !

{ زن و مرد در یک عصر دل انگیز کنار هم رادیو گوش می کنند...هر دو می‌خواهند موضوعی را به هم بگویند...کمی دست دست می کنند و ...}

زن: چه عصر خوبیه؟

مرد: آره ...اتفاقا منم می خواستم همینو بگم...راستی این پیرهنت خیلی قشنگه !

زن: مرسی! دردو بلات بخوره تو سر همه مردای عالم به ویژه این اکبرآقا سبزی فروش با اون فولکس داغونش ...

{ هردو می خندند...سکوت ...}

ناگهان هر دو با هم می گویند: بیین !

مرد: ئه چه جالب خب تو بگو !

زن: نه عزیزم تو بگو !

مرد: نه خب تو اول بگو من بعد از تو می گم به هر حالladies first!

زن لبخند سردی تحویل می دهد و می گوید: خب پس بذار یه چای بهار نارنج برات بریزم ...

مرد: وای مرسی !

زن: می دونی چیه حمید جان! فردا شب تولد دختر ستاره جونه !

مرد: خب به سلامتی ...

زن: راستش می خواستم از پس اندازت یه مقدار قرض بگیرم هم کادو باید بگیرم و هم کفش مناسب ندارم...بفرمایید اینم چایی! نوش جونت .

مرد: {من من کنان...} آخ عزیزم می دونی که هنوز حقوق ها رو واریز نکردن! همیشه این روزها، من تو سربالایی هستم و با والذاریات تا آخر برج رو می‌رسونم .

زن: خاک تو سر بخت سیاه من! بده من اون چایی رو !

مرد : حالا چایی رو کجا می بری؟

زن: در آر اون قند رو! تموم بشه باید برم از همسایه قرض بگیرم...یعنی دود اگزوز فولکس اکبرآقا سبزی فروش تو حلقت که عرضه نداری ۵۰ تومن پول پس انداز کنی واسه زنت! اون کارت یارانه رو زود بده بیاد، هی هیچی نگفتم پر رو شدی ...

زن چایی را بر می گرداند توی قوری و با صدای بلندتر ادامه می دهد: ای‌خدا...مردم شوهر دارن ما هم...یعنی نشد یه وقت من یه چیزی از تو بخوام تو بگی حله !

مرد: ای بابا...راستی من اصلا کاری نداشتم ها، این قدر کنجکاوی نکن !

زن: حالا بگو چیکار داشتی، خودتو لوس نکن !

مرد: ولی پیرهنت خیلی قشنگه ها !

زن: ها ها! گول خوردم، یادم رفت که دوزار پول نداشتی بهم بدی !

مرد: ببین! ما هر هفته با بچه های اداره یه تیم ۱۰ نفره می شیم می ریم سینما !

زن: خاک تو سر من با این بخت سیاهم...یعنی هر هفته می ری سینما ولی...

مرد: نه نه! صبر کن...من همیشه داستان رو می پیچوندم چون هر هفته یه نفر باید حساب کنه...اما فردا رو خودم قبول کردم...آخه رئیس اداره هم می‌آد...بعد ...

زن: آره جون خودت! این پرویز خان هست، شوهر ملیحه، همون که کچله ولی اون سه تار مو یی که داره رو، فرق از وسط می ذاره و هر هفته می ره انستیتو زیبایی مو تا آخرین کاتالوگ های مدل های جدید کاشت مو رو ببینه !

مرد: خب !

زن: این پرویز خان، اگه تو اداره بهش بستنی بدن، دستش می گیره با اتوبوس می آد خونه تا با همسرش بخوره! اون وقت تو هر هفته می ری با رفقات سینما...یعنی واقعا دود اگزوز اون فولکس اسقاطی اکبرآقا سبزی فروش تو حلقت با این زندگی که برا من درست کردی ...

مرد: خفه کردی ما رو با این دود اگزوز...از کجا بنزین می آره می ریزه تو این قراضه؟ ...حالا واقعا نداری؟ زیر اون فرش ماشینیه همیشه ۱۵- ۱۰ هزار تومنی قائم می کردی ولی صبح دیدم چیزی نبود !

زن: وا! تو واسه چی سراغش می ری؟

مرد: خب از جیب خودم ور می داری...البته خوبه که همیشه یه گوشه ای ۵۰-۴۰ تومن پس انداز می کنی ها، ولی الان برای من روز مباداست. باور کن با این ۳۰ تومنی که بدی، ترفیع رو گرفتم...اون وقت سه تا فولکس اکبر سبزی فروش رو یه جا برات می خرم .

زن: نمی خوام! لازم نکرده .

مرد: ولی پیرهنت خیلی قشنگه ...

زن: برو سر اصل مطلب !

مرد: آهان...چطوره از دوستات قرض بگیری! می گی تا آخر برج بهشون می‌دیم ...

زن: تو چی؟ یه وقت یه تکون به خودت ندی آنفلونزا می گیری !

مرد: باشه هر دو به دوستامون زنگ می زنیم ولی اول تو بزن که پیرهنتم خیلی قشنگه !

*

زن در حال شماره گیری...: سهیلا از دوستای قدیمیه...نصف شمرون واسه اینا‌س...الو! سلام، چطوری؟...قربونت برم...تو خوبی؟ الهی فدات شم...دلم برات یه ذره شده .

مرد با صدایی آرام تر: با همین فرمون برو که خیلی خوبه...اصلا دعوتش کن خونه...یه راست نری سراغ اصل مطلب .

زن: حمید هم خوبه! مرسی...نه طوری نیست...والا چی بگم سهیلا جون...اینم از بخت منه! دیروز کیف پولم رو تو خیابون زدن! روم نمی شه به حمید بگم...می کشه خودشو از غصه! نه نه...اصلا مهم نبوده چی توش بوده...نه نه...نه پلیس نیازی نیست! اراذل و اوباش بودن که پلیس امنیت اجتماعی قراره جمع شون کنه...نه بابا نمی خوام به زحمت بیفتی ...

زن یکدفعه گوشی را قطع می کند .

مرد: چرا قطع کردی؟

زن: داشت شماره شوهرشو می گرفت...می گه تو پلیس آگاهی آشنا داره سه‌سوت کیفتو پیدا می کنه !

مرد: خب چرا قطع کردی؟

زن: خب کیفی در کار نیست که...اوه اوه داره زنگ می زنه...الو سهیلا جون...حمید اومده خونه...من بعدا بهت زنگ می زنم !

مرد: بده من اون تلفنو! عرضه ۲۰۰ تومن پول قرض گرفتن داری؟

زن:۳۰ تومن شد ۲۰۰تومن؟؟ بیا آقای عرضه! راستی بلیط سینما چنده؟ آخرین فیلمی که حناق کردین با دوستاتون چی بود؟

مرد بی اهمیت شماره می گیرد: الو رضا جون... سلام...نوکرتم...فدات شم...نیستی؟ با بزرگون می پری دیگه تحویلمون نمی گیری...هه هه هه...خب چه خبر؟ اصل داستانو بذار بهت بگم...یه خورده پول می خوام تا آخر برج... چی؟ خب خب...نه بابا! دیشب؟ نچ نچ نچ...بهش دادی؟ چقدری دادی بهش؟ ۲ میلیون تومن؟ نه نه! خوب کاری کردی...خدا خیرت بده...نه خودم جورش می کنم...آره کاش زودتر زنگ زده بودم...باشه! باشه به محمدرضا هم زنگ می زنم حال و احوال می کنم، عمل انجام شده دیگه؟ خب به سلامتی...قربونت برم خداحافظ !

زن: خب این همه پولی که گرفتی رو چیکار کنیم؟ چه جوری خرج کنیم؟ می‌خوای یه کم شو قرض بدیم به این اکبر آقا سبزی فروش یه رنگی به اون فولکسش بزنه؟

مرد: جدا تو هیچی پول کنار نداری؟ تو اون صندوق لوازم آرایشت هم نداری؟

زن: اونجا رو هم رفتی سر زدی؟ واقعا که ...

مرد: ببین! به نظرم باید بریم یه سر خونه آقاجون...هم صله رحمه هم زیر فرش اتاق کوچیکه همیشه ۵۰-۴۰ تومن واسه من کنار می ذارن...این قدیمیا بی حساب و کتاب نبوده کاراشون...همیشه یه گوشه ای پول داشتن برای روز مبادا...البته زن هم باید زن باشه !

زن: خوبه حالا! من خودم ۲۰ تومن پس انداز دارم !

مرد: جان من؟ کجاست؟ نکنه گذاشتی پشت قاب کوبلن دوزیه اتاق خواب؟

زن: حمید خیلی پر رویی، اونجا رو هم دستبرد زدی؟

و این داستان ادامه دارد...احتمالا برای خرید یک عدد مرغ برای شام آخر هفته که میزبان اعضای خانواده همسر باشند .

■ محسن حدادی

## ببخشید...چند لحظه!

شما هم دست به قلم شوید:
mirzaghalamdun@gmail.com
سوژه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!
علاوه بر ایمیل میرزا با این شماره با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

## وقتی «وزارت» نشینان خواب هستند و «کپر»نشینان مات

ای کاش فقط این همه ریخت و پاش بیت المال فایده ای هم داشت اما آمار چیز دیگری می گوید و موفقیت های وحشتناک (؟!)تیم ملی فوتبال و سایر تیم های ورزشی و گاف های ستاره دار فوتبال کشورمان نشان می دهد که به شکل مالی خیلی حرفه ای شده ایم اما در سطح استانداردهای بین المللی همانی بودیم که بودیم!

# پول بالیست‌ها...

**اگر همین الان شماره تلفن یکی از فوتبالیست‌های محترم وطنی را بگیرید و از او بپرسید که چه فصلی را دوست دارد، بجای بهار، تابستان، پائیز و زمستان، فی‌الفور به شما خواهد گفت که فصل پنجم را بیشتر دوست دارد؛ یعنی فصل نقل و انتقالات! در این فصل، دروازه‌های بهشت زمینی بر روی آنان گشوده می‌شود؛ پرنده خوشبختی که چند سالی است روی شانه‌هایشان جا خوش کرده و تنبل شده یک وجب هم تکان نمی‌خورد و پول است که روی پول انباشته می‌شود. البته قسمتی از این بهشت هم به دلال‌ها و قسمتی دیگر از آن به برخی مدیران و مربیان اختصاص دارد، خلاصه اینکه، بهشت زیر پای آنهاست. راهش نیز چندان پر از چاله و چوله نیست و ارتباط داشتن با چند مدیر، مربی و بازیکن کفایت می‌کند. برای ورود به بهشت زمینی راههای مختلفی وجود دارد که در گزارش امروز به برخی از آن ورودی‌ها و برخی بی کفایتی ها در گرمای آزاردهنده اقتصادی کشور اشاره می کنیم :**

■ حمید ترابپور

**سوت آغاز**

۱-اگر فوتبالیست باشید و احیاناً در آلبوم عکس‌تان یک تصویر با شورت ورزشی از شما یافت شود، کارتان خیلی راحت است چون در آن صورت خیلی مهم نیست که جنابعالی از لحاظ کیفی در چه سطحی باشید، مهم سمبه واسطه‌ها و دلال‌هایی است که شما با آنها ارتباط دارید؛ فراخ‌ترین دروازه این بهشت زمینی پیش روی فوتبالیست‌ها قرار دارد و آنها در طرفةالعینی می‌توانند جای پای خود را در یکی از تیم‌های لیگ برتری، دسته اولی، دسته دومی و... محکم کنند و پول خوبی به جیب بزنند.

۲-اگر روزنامه‌نگار یا خبرنگار هستید، به همان اندازه‌ای که فوتبالیست‌ها فصل پنجم را دوست دارند، شما نیز می‌توانید از فرا رسیدن این فصل کیفور شوید و برای آینده خود برنامه‌ریزی کنید.

۳-اگر سرمربی یا مربی تشریف دارید که نورعلی نور است چون حالا گوشت می‌ماند و گربه و لیستی که قرار است مدیر محترم باشگاه شما با آن به خرید برود و نویسنده آن لیست نیز کسی نیست جز خود شخص شخیص شما!

۴-اگر شما مدیر باشگاه، سرپرست تیم، معاون درجه یک، معاون درجه دو و یا حتی پسرخاله مدیرعامل هستید، بروید و لذتش را ببرید چون حداقل در فوتبال این مملکت بازرسی و حسابرسی از سوی بالا سری‌ها به مثابه یک شوخی می‌ماند و در این عرصه هیچ کس کاری به دخل و خرج شما ندارد؟

البته این مقدمه کمی تا قسمتی طنازانه یک توضیح می‌خواهد و آن هم اشاره به بازیکنان، خبرنگاران، مربیان و مدیران شریفی است که هر چند پر تعداد نیستند اما هنوز در این فضای آلوده اصول خود را می‌شناسند و بر آنها پایبندند. که تعدادشان هم کم نیست اما کفه ترازو به نغعشان نبوده و نیست!

**...حاتم طایی شدن آسان بود**

همچون سالهای گذشته فصل نقل و انتقالات فوتبال ایران از راه رسید و حالا نیز به خط پایان خود نزدیک است و باز هم شاهد ریخت و پاش هایی بودیم که بعضی از آنها دود از کله هر شنونده و خواننده‌ای بلند می کند.

ضرب المثل «خرج که از کیسه میهمان بود، حاتم طایی شدن آسان بود» مصداق بازار نقل و انتقالات فوتبال ایرانی است، فوتبالی که «سردار» روی دست «حاجی» بلند می‌شود و بمب‌های او را یکی یکی خنثی می کند و «حاجی» هم که قافیه را- حداقل در رسانه‌ها- باخته، سرمربی تازه‌وارد را که همگان می‌دانند حاجی نقشی در احضار وی نداشت و حتی سایه‌اش را با تیر می‌زد، به عنوان پاتک و خنثی کننده بمب سردار می‌نامد و الی آخر... درست مثل بازی بچه ها که این یکی می خواهد حال آن یکی را بگیرد و کسی زیاد به فکر خود بازی نیست. قصه این بازار فوتبالی هر سال شنیدنی‌تر از سال قبل می‌شود، علی‌الخصوص وقتی «عزیزخان» کنار رفته و دیگر کسی هم برای شاگرد مکتب «عزیزخان» یعنی دبیر محترم آن ستاد منشور که حالا به ستاد نشر بیانیه و لیست منشوری‌ها عدول یافته تره خرد نمی کند!

شاید در این وانفسا، حرف حق همانی باشد که مایلی کهن چند روز قبل وسط تیرباران سردار اردوگاه سرخ، به آن گریزی زد و گفت: «خدا از کسی که سقف قرارداد را گذاشت نگذرد چون از همان اول معلوم بود که این سقف، کف هم نیست و...!!»

**سقف قرارداد ریخت روی سر فوتبال**

در این گیرودار که نه سقفی مانده و نه کفی، آنچه مورد سؤال جامعه قرار می‌گیرد، منبع این ریخت و پاش‌ها است. مدیرعامل محترم پرسپولیس که همچنان می گوید با پول فروش دروازه‌بان فصل قبل خود خرید می‌رود و به قول مایلی کهن، آن پول به مانند برنج شمال «ری» می کند انگار! «سردار» خیلی هم خوشش نمی‌آید کسی درباره خودروهای وارداتی، سند خانه و کارت سوخت و... حرف بزند و به ضرس قاطع نیز می گوید که از دولت پولی نگرفته است! خب حالا یک نفر پیدا کند پرتقال فروش را!

همتای آبی‌پوش سردار نیز که از خریدهای این فصل تیم رقیب حسابی حرصی شده، زیر بار این اتهام که: «بازار را خراب کرده و چند سال به فوتبالیست‌های نازنازی میلیاردی پول می‌دهد و...» نمی‌رود! این وسط آقا مصطفی دنیزلی که جیب‌ها را پر از دلار کرد، تیمش ۴ تا ۴ تا گل خورد، نوه‌اش به دنیا آمد و پدرش رفت توی کما، از سوی سردار «مرد» خطاب می‌شود و فلان بازیکن آبی‌پوش هم که قبول کرد به جای مثلا ۸۰۰ میلیون بگیرد ۷۹۹ میلیون، پهلوان زمانه و بزرگمرد اردوگاه آبی و... لقب می‌گیرد!

**واکنش آنهایی که ۱۰ سال است میوه نخورده‌اند!**

پرداخت‌های نجومی در فوتبالی که هنرش سه تساوی پشت سر هم با قطر است، بیشتر از همه دود از کله آنهایی بلند می کند که از اول ماه صفحات روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها را می‌بلعند تا از تاریخ دقیق واریز یارانه‌ها مطلع شوند و وسط این گشت و گذار، چشمان‌شان به اخباری چون فلان فوتبالیست قرارداد یک میلیاردی بست و فلان مربی پیشنهاد دو میلیاردی داد و... می‌خورد. حالا تصور کنید آنهایی که در فلان روستای دورافتاده- همان روستایی که رئیس‌جمهور می‌گفت اهالی‌اش ۱۰ سال است میوه نخورده‌اند- زندگی می‌کنند و این خبرها را می‌خوانند چه حس و حالی پیدا می‌کنند؟ اصلا کله برایشان می‌ماند تا دود از آن بلند شود؟ این همه فاصله نجومی میان دخل و خرج آدم های یک مملکت چطور توجیه می‌شود؟

**قند در دل فوتبالیست‌ها، سونامی در دل المپیکی‌ها**

کاروان المپیکی ایران آماده می‌شود تا برای افتخارآفرینی به لندن برود و مسئولان ورزش نیز تلاش می‌کنند تا آب در دل المپیکی‌ها تکان نخورد اما آب در دل آنها سونامی می‌شود وقتی می‌شنوند پاداش یک مدال المپیکی برابر است با یک دهم مبلغ قرارداد فوتبالیست پرحاشیه و زیاده‌خواه تیم پایتخت‌نشین، وقتی «حسین رضازاده» می‌گوید بودجه سالانه فدراسیون وزنه‌برداری ایران به اندازه مبلغ قرارداد یک بازیکن فوتبال است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...!

راستی، برای شما آقای مسئول، آقای وزیر، آقای معاون وزیر، جناب دبیر و... تساوی با قطر در خانه خودمان مهم تر است یا بالا بردن پولاد سرد المپیکی در خانه روباه پیر و جلوی چشم دنیا؟ حالا کاری نداریم وزارت ورزش هنوز پاداش قهرمانان سال ۹۰ را نداده است!

**وزارت ورزش منهای جوانان+فوتبال**

ظاهرا فوتبال از صفحه رادار اهالی وزارت ورزش- از بالا تا پایین- محو شده است و نمی‌بینند در این گستره بدشگون که روزگاری خاستگاه مردهای باغیرتی بود که با یک نان بربری، دو تا کوکای شیشه‌ای و قیلوله زیرپله‌های امجدیه، دمار از روزگار تیم فوتبال اسرائیل درمی‌آوردند، چه می‌گذرد و عده‌ای فرصت‌طلب با بیت‌المال- و به نام فوتبال و به کام خودشان- چه می‌کنند؟ وزارتی که قرار بود «ورزش و جوانان» باشد، حالا نه تنها حوزه جوانان را دربرنمی گیرد بلکه ورزش را هم از یاد برده و کار و بارش خلاصه شده در دعواهای بچگانه برای کنار زدن رؤسای غیرخودی برخی فدراسیون‌ها و زمینه‌چینی برای انتخابات آینده کمیته ملی المپیک و...

پس بتاز جناب وزیر، جناب معاون و جولان بده آقای فوتبالیست و دلال عزیز و گرامی... بهشت مبارک‌تان باد.

**سوت پایان**

قصه پر غصه فوتبال در کشور ما پایانی ندارد و گویا تازه آغاز راهی است که هیچ برگشتی در آن نیست؛ درست مثل گرانی! چیزی ارزان نمی شود ولی در بلند مدت کمی از آن افزایش لجام گسیخته پایین می آید؛ همین! داستان دلال بازی و پول شویی هم در فوتبال ما پذیرفته شده و عبارت «حرفه ای» هم جوری برای مدیران و مسئولان این ورزش جا افتاده که انگار دست جنباندن برای تغییر نگرش فوتبال مساوی است با ریخت و پاش، خیلی دور از ذهن است. ای کاش فقط این همه ریخت و پاش بیت المال فایده ای هم داشت اما آمار چیز دیگری می گوید و موفقیت های وحشتناک (؟!)تیم ملی فوتبال و سایر تیم های ورزشی و گاف های ستاره دار فوتبال کشورمان نشان می دهد که به شکل مالی خیلی حرفه ای شده ایم اما در سطح استانداردهای بین المللی همانی بودیم که بودیم! ماشین بازیکنان و منازل و محافل و تفریحاتشان خیلی عوض شده اما در همچنان بر همان پاشنه می چرخد و خارجی ها هم این چرخش را دریافته اند. می آیند پولشان را می گیرند و کاری هم نمی کنند و می روند! راستی وزیر ورزش و جوانان آیا فرزند دم بخت دارد تا بداند هزینه اجاره یک خانه ۵۰متری در مناطق جنوب شهر چقدر است؟ آیا آمار بیکاری جوانان را روبروی میز اتاقش نصب کرده؟ یا اینکه فکر می کند با برگزاری یک جشنواره تزیینات و رسیدن به وظیفه مهم راضی نگهداشتن فوتبالیست ها، همه کارهایی است که باید انجام دهد؟! کاش وزارتخانه نداشتیم!

## خبر سوم

ما معمولاً ممکن است از همه چیزهایی که باید درباره خانواده و کسانی که با آنها زندگی می کنیم اطلاع نداشته باشیم ولی همان طور که الیزابت کرین در رمان جدید خود گفته است زیاد به این موضوع اهمیت نمی دهیم .

الیزابت کرین، نویسنده داستان های جنایی و ترسناک این بار کتابی درباره خانواده و مشکلات مربوط به آن در کشور آمریکا نوشته است که بیشتر از اظهار تاسف سعی می کند متنی مشاوره ای داشته باشد. وی در این کتاب با موضوع حرف زدن در بین اعضای خانواده ها شروع کرده است و می نویسد امروزه خانواده ها زیاد در مورد مسائل مختلف حرف نمی زنند و اصلاً حرفی برای زدن ندارند و وقتی در کنار هم قرار می گیرند کودکان نمی دانند چگونه با والدین صحبت کنند و عکس آن نیز صادق است. کرین با مهارت بالایی کتاب خود را تبدیل به گوشی برای خانواده ها کرده است تا حرفهای خود را بزنند .

وی در کتاب جدیدش با عنوان « ما تنها همین قدر می دانیم » موضوع اصلی عدم ارتباط صحیح بین اعضای خانواده های امروزی را عدم‌توجه به شوخی و خنده و همدلی بین اعضای خانواده ارزیابی می کند و اعتقاد دارد امروزه خانواده ها بیشتر در کشورهای غربی دچار نوعی جدیت بی مورد شده اند که خنده و شوخی در آن جایی ندارد. وی داستان خود را با کوپنلند، شخصیت اصلی داستان شروع می کند که در خانه ای بزرگ زندگی می کند؛ در خانواده ای که همه در آن نمی‌دانند چه کاری باید در کنار یکدیگر انجام دهند.همسر شخصیت داستان جین نام دارد که با دختر ۱۹ ساله شان که عاشق شهرت است در خانه ای زندگی می کنند که بزرگ ترین تفریح اعضای خانواده حل جدول های متقاطع است ولی در اصل نویسنده اصرار دارد خود شخصیت ها را جدول هایی متقاطع عنوان کند که هیچ تشابهی با هم ندارد و تنها در فواصلی به هم می رسند .

کرین با اشاره به خانواده های امروزی جایگاه تعامل چهره به چهره در بین افراد و اعضای خانواده ها را هر روز کمتر می بیند و هرچند داستان قالبی طنز داشته و معمولاً در انتها تمام مشکلات طبق داستانهای این چنین حل شده و همه چیز با خوبی و خوشی تمام می شود ولی پیام تاسف انگیز و دردناک نویسنده بیشتر از قالب طنز آن جلب توجه می کند .

■ ترجمه محمد حسنلو

## تلنگر

من هرگز متهم به انجام کار خلافی نشده ام، اما زندگی خیلی ها به خاطر من از هم پاشیده، کشتی های زیادی در آب فرو رفته، شهرها به آتش کشیده شده، دولت ها سرنگون شده و جنگ ها به شکست انجامیده است .

من هرگز حرفی حاکی از نامهربانی بر زبان نیاورده ام و ضربه کشنده‌ای بر سر کسی نزده ام اما به خاطر من خانه ها ویران شده، دوستی ها به هم ریخته، خنده بر لبان کودکان خشکیده، سیل اشک از چشم همسران جاری گشته، برادران و خواهران به فراموشی و پدران و مادران، دلشکسته و غمگین به گور سپرده شده اند .

من ذره ای افکار شیطانی در سر ندارم، اما به خاطر من چه استعدادهایی که به هیچ و پوچ بدل شده، نزاکت و مهربانی به هیچ گرفته شده و نوید موفقیت و سعادت حاصلی جز غم و اندوه و نکبت به‌بار نیاورده است .

من صدایی ندارم، سکوت محضم. بی ریشه ام و نویدی جز غم و اندوه و بدبختی ندارم. شاید لحظه ای مرا به نامم صدا نزنید، اما مطمئن هستم که شخص شخیص شما با من آشنایید .

اسم من؟... سهل انگاری است

## ویتامینه

چاپ سوم رازهای دهه شصت جلد چهل و دوم از مجموعه نیمه پنهان موسسه کیهان زیر عنوان «تاریخ پژوهی انقلاب»منتشر شد . « رازهای دهه شصت » نوشته مرتضی صفار هرندی که از سوی موسسه کیهان و در قالب کتاب های « نیمه پنهان» منتشر شده، که به اعتقاد نویسنده جرقه تولید و نگارش آن انتخابات سال ۸۸ و حضور یک کاندیدای متفاوت که میراث اولین اختلاف انگیزی در صف اسلام خواهان طرفدار راه امام در دهه اول جمهوری اسلامی بوده است .

هرندی در مقدمه خود می نویسد: «جو زدگی و رادیکالیسم هزینه ساز و آشوب آفرین بخشی از بازیگران انتخابات ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد ۸۸، اندک اندک فضا را برای طرح عریان حوادث دورانی فراهم ساخته بود که محل اتکای تبلیغات آن ها برای خود به شمار می رفت .»

«ژست رادیکالی، ماهیت لیبرالی، تقابل با ۹۸ درصد، صف آرایی سکولارها مقابل امام و امت، دولت موقت، اعتدال گرا یا ناتوان، سیاست خارجی دولت موقت،نخستین شرکای فتنه نفاق، سیدحسن آیت یک معما، منافقین و تسخیر لانه جاسوسی، بنی صدر؛ نقطه الحاق چپ و راست، راز سر به مهر هشتم شهریور، کابینه موسوی؛ چالش گاه خط امام، نامه ۶ فروردین، رنجنامه و باقی قضایا...» عناوین برخی بخش های این کتاب است که در ۵ فصل از پیروزی انقلاب تا رحلت امام(ره) را بررسی کرده است .

در بخشی از کتاب در خصوص حزب جمهوری اسلامی می خوانیم :

این کتاب در ۳۶۰ صفحه همراه با آلبوم تصاویر و نمایه با قیمت ۷۵۰۰ تومان منتشر شده است که ساکنان تهران با تماس تلفنی با ۲۰-۸۸۵۵۷۰۱۶ می‌توانند کتاب را بدون هزینه ارسال در منزل یا محل کار خود دریافت کنند.

این سخن که در نظر گرفتن عناوینی مثل «چپ گرا» و «راست گرا» برای نیروهای سیاسی فعال کنونی کشور با مفهوم واقعی این عنوان‌ها منطبق نیست، بسیار تکرار شده، اما کاربرد این عناوین در مباحث سیاسی داخلی تقریباً به صورت یک عادت ناخواسته درآمده است. در اواسط دهه هفتاد افرادی مثل بهزاد نبوی و همفکرانش الفاظ جدیدی را نیز به این دسته‌بندی (چپ گرایی و راست گرایی) الصاق کردند. گویا آنان از یاد برده بودند که در ابتدای دهه شصت عنوان چپ و راست در مجموعه خط امامی ها یک دشنام سیاسی محسوب می شد و اصلا هویت «خط امامی»، از دل نفی چپ گرایی و راست گرایی سربرآورد. شاید گذر زمان این واقعیت را در ذهن آنها به طاق نسیان سپرده بود که در اکثر مراسم‌ها و اجتماع‌های سال‌های اول پیروزی انقلاب، مردم با خشم بسیار شعارهایی مثل «اسلام پیروز است، چپ و راست نابود است» را سر می‌دادند. اینکه چگونه این دشنام‌های سیاسی در محاوره سیاستمداران و سپس مردم به صورت نشانه‌های تمایز صاحبان سلیقه‌های مختلف در درون جریان خط امام درآمد، مسئله‌ای است که باید آن را در بروز اولین دسته‌بندی‌های داخلی این جریان، در سال ۱۳۶۰ ریشه‌یابی کرد؛ چه بسا برخی از مشابهت‌های فکری شبه سوسیالیستی به همراه سابقه دوستی افرادی مثل بهزاد نبوی و موسوی خوئینی‌ها با برخی از عناصر چپ گرا و التقاطی مخالف امام و روحانیت، به شائبه همدستی آنها و دوستانشان در فاجعه هشتم شهریور و انحراف پرونده آن بیشتر دامن می‌زد.

## پیاده‌رو

# سفالگری و شیشه گری کنار خیابان برای همه

در گرما گرم آغازین روزهای تابستان وقتی داری آرام آرام در پیاده روی باصفای خیابان ولی عصر(عج) قدم می زنی، فضایی مطبوع و دلنشین تو را جذب می کند، جایی که رهگذران می توانند دقایقی هر چند کوتاه به دیدار کارگاه و نمایشگاهی بروند که هنرمندانش سایبانی برای فرهنگ و هنر آن محسوب می شوند . یک اتفاق نو و کاربردی برای آشتی نسل جوان با هنرهای اصیل ایرانی در مرز فراموشی.

در بدو ورود به رواق هنر (خیابان ولی عصر(عج) نرسیده به تقاطع طالقانی) با جمعیتی مواجه می شوید که اطراف هنرمند جوانی را که مشغول ساخت خرمهره است احاطه کرده اند. «احمدرضا علاء الدینی» در حال حاضر دانشجوی کارشناس ارشد پژوهش هنر است. او که متولد ۱۳۶۹ است ساخت خرمهره را از بیست سالگی به عنوان پروژه پایان نامه خود آغاز کرده و حالا این هنر جزء دغدغه‌های اصلی

او به شمار می رود. علاء الدینی علاوه بر آنکه وفق سنت پیشین اشکالی با همان طرح و رنگ آبی فیروزه ای ساخته، ابداعاتی در کار خود داشته که جاذبه خاصی در آثارش پدید آورده که می تواند آذینی زیبا برای هر مکانی محسوب شود .

هم جوار این غرفه، «بهزاد نقاش» مشغول نقاشی بر پشت شیشه است؛ هنری که رد پای آن را می توان در آثار تاریخی متعلق به دوران زندیه و پس از آن در موزه«نقاشی پشت شیشه» یافت و هنرمندانی از دوره زندیه چون «آقلا صادق»، «آقا نجف» و «آقا زمان» و از دوره قاجار «مهر علی»، «استاد احمر» و دوره معاصر «عبدالجلیل»، «عبدالحمید»،«حسین همدانی» و از دو دهه اخیر «امیر رحیمی»، «مهین عظیما»، «عفت رحیمی»، «محمد علی ذوالقدر» را نام برد.

هنری که قدری مهجور مانده و هم اکنون تعداد انگشت شماری از هنرمندان به نقاشی پشت شیشه می پردازند و اکنون «بهزاد نقاش» میراث دار هنری است که از پدرش که در نخستین همایش هنرهای فراموش شده، مورد تقدیر فرهنگستان هنر قرار گرفت، آموخت. کارهای او اگرچه با تمی مذهبی و کهن خلق شده ولی استفاده از ظرایفی که در آثارش به کار برده کارش را نو و تازه می نمایاند .

هنرمند دیگری نیز در مقابل او در حال نقاشی پشت شیشه است. «مرتضی قاسمی» متولد ۱۳۲۳ است. وی نخستین نقاشی پشت شیشه‌اش را در پانزده سالگی انجام داد و به گفته خودش مدت کوتاهی شاگردی «قوللر آغاسی» را کرد و پس از مدتی استاد به او توصیه کرد نقاشی پشت شیشه را پی بگیرد. آثار وی نیز دارای مضامین مذهبی و اساطیری است و اگرچه هنرش تا سال ها مورد بی مهری قرار گرفته ولی هیچ گاه انگیزه اش را برای خلق آثاری جدید از دست نداده و پختگی در آثار و استفاده از رنگ های گرم و زیبا نشان از بالندگی وی در این هنر دارد .

دو غرفه نیز مختص کارهای سفالی است و سفالگرهایی که هر کدام با چرخ های خود مهارت پنجه هنرمندانه را با گردش چرخ و خلق آثار زیبا نشان می دهند. «سعید سالکی» هنرمند جوانی که ۱۵ سال است به عنوان کارشناس میراث فرهنگی مشغول فعالیت و آموزش در داخل و خارج از ایران است به همراه «محمدعلی سجادی» که کارشناس ارشد رشته صنایع دستی است و ۱۸ سال سابقه فعالیت در این هنر را دارد در حال ساخت و آموزش سفالینه های زیبا هستند .

از دیگر هنرمندان به نامی که در این کارگاه و نمایشگاه شرکت کرده‌اند می توان از «محمد حمیدی بهشتی» نام برد. او متولد ۱۳۲۳ است و از ۱۵ سالگی وارد کار شیشه شده و او را در بازار شیشه به عنوان اولین تولیدکننده اجناس گل برجسته طرح چک می شناسند. حمیدی یکی از سرشناس ترین هنرمندانی است که در نمایشگاه ها و بازارهای خارجی نیز از شهرت بسیار برخوردار است. چراغ های لاله، گلدان ها و دیگر آثارش در دل و ذهن هر بیننده ای باقی می ماند و جلوه ای با شکوه از فرهنگ و هنر ایرانی را به نمایش می گذارد .

« نقاشی روی چینی، کریستال و سرامیک» نیز در این کارگاه توسط هنرمند دیگری با عنوان »یوسف جوادی« آموزش داده می شود. وی که متولد ۱۳۳۵ است و سابقه ای ۴۴ ساله در این هنر دارد طی سال ها با تمامی فوت و فن های این کار آشنا است و در کار خود تبحری خاص دارد. جوادی دارای مدرک درجه ۲ هنرمندی است و در نمایشگاه های داخل و خارج از کشور شرکت داشته است. آثار او نیز نشانگر تمدن چند هزارساله ایران در طراحی و ساخت شیشه است .

در گوشه ای دیگر از این کارگاه «پرویز قلی زاده» را می بینید که در حال تراش بر روی شیشه است. قلی زاده متولد ۱۳۳۱ است و از ۱۰ سالگی کار تراش شیشه را در کارگاه عموی خود آغاز کرده، در آن زمان آموزش تراش شیشه که رشته مورد علاقه وی بود با دشواری‌هایی همراه بود. او با مهارتی خاص و با ظرافتی تمام خطوطی را آنچنان در موازات هم تراش می دهد که مخاطبین را شگفت زده می کند و این کار مستلزم علاقه و پشتکار فراوانی است زیرا که ناشیانه عمل کردن در این کار بیم آن می رود که فرد را دچار صدماتی نماید. قلی زاده سال ها سابقه تدریس در موزه آبگینه و سفال و دانشگاه های هنر، سوره ، الزهرا و ... را داشته است و مولف کتاب بررسی و ارائه تراش شیشه قدیمی و معاصر است .

غرفه « فرامرز فرشاد» نیز از غرفه های پر مخاطب است، او متولد ۱۳۴۰ است و هنر «شیشه گری دمی» را در کارگاه های تخصصی در آلمان آموزش دیده و حال اشکال تزیینی را تولید می کند که بسیار مورد توجه است و در حال حاضر توانسته با استفاده از ۳ رنگ

اصلی و ۸ رنگ فرعی اجسامی را بسازد که در نوع خود بی نظیر بوده و رقیبی تاکنون در کار خود نداشته است. فرشاد تا کنون توانسته در نمایشگاه های بین المللی نیز شرکت کرده و آثارش را در معرض دید مخاطبین قرار دهد .

کارگاه آبگینه و سفال از یکشنبه ۴ تیرماه آغاز شده و به مدت یک ماه از ساعت ۱۶ تا ۲۰ همه روزه به غیر از جمعه ها برای کلیه شرکت کنندگان به صورت آزاد و رایگان برگزار می شود و علاقه مندانی که می خواهند در این کارگاه شرکت کنند می توانند به نشانی خیابان ولی عصر(عج)، پایین تر از طالقانی ، شماره ۱۵۵۲، رواق هنر فرهنگستان هنر مراجعه نمایند . حضور برای عموم مردم آزاد است.

■ مولود زندی نژاد

## ساعت ۲۵

شخصی به باغ زیبایی می رود و یک گل سرخ که شبنمی بر آن نشسته و ر